

زنان، به عنوان آخرین مستعمره

ماریا میس
ترجمه‌ی آزاده شعبان



زنان، به عنوان آخرین مستعمره

ماریا میس

ترجمه‌ی آزاده شعبانی



برخی ممکن است بپرسند که آیا مفاهیمی همچون «کدبانوسازی»، «جهانی شدن» و «معاش» با یکدیگر مرتبط هستند؟ و این که آیا آن‌ها بعد از ۳۵ سال هنوز هم حائز اهمیت هستند؟ چه گونه تأمل درباره‌ی معنای این مفاهیم نظری با پاسخ به پرسش‌هایی که زنان و مردان با آن‌ها دست‌وپنجه نرم می‌کنند مرتبط است؟ این‌ها پرسش‌های درستی هستند. در ادامه می‌کوشم تا به آن‌ها پاسخ دهم. من با بیان چند فرضیه آغاز می‌کنم:

۱. نه تنها مفاهیم کدبانوسازی، جهانی شدن و امرار معاش مفاهیم کلیدی درستی برای فمینیست‌هایی بود که در پی انتقاد از نظام اقتصادی جهان‌گستر سرمایه‌داری پدرسالار بودند که همچنین نشان دادند که مناسب تبیین پی‌آمدهای این نظام اقتصادی‌اند که زنان و مردان کشورهای صنعتی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

۲. نظریه‌های مستقر چپ نشان داده‌اند که هم برای تبیین کافی سرمایه‌داری فعال از لحاظ جهانی و هم برای گشودن چشم‌اندازی که از آینده‌ی طبیعت و همگان در سیاره محافظت کند، کافی نیست. آینده‌ای مبتنی بر تنوع محیط زیستی و فرهنگی، خود-سازمان‌دهی، دموکراسی و زندگی خوب، به معنای ارضای نیازها و همزیستی آرام در محدوده‌ی آنچه این سیاره می‌تواند برای ما فراهم آورد. این بخشی از مفهوم «چشم‌انداز معیشتی» [۱] است.

۳. کسانی که در سیاتل تظاهرات کردند فهمیده‌اند که سازمان تجارت جهانی (WTO) نهادی است که نماد نظام اقتصادی جهانی است که با طبیعت، انسان‌ها و جهان سرستیز و دشمنی دارد. آن‌ها همچنین دریافته‌اند که سازمان تجارت جهانی نهادی است که در آن قواعد سیاسی شکل می‌گیرد که به شرکت‌های بزرگ فراملیتی، [۲] سرمایه‌ی مردسالار جهانی، قدرت کامل برای سیطره بر نه فقط کشورها، استان‌ها و شهرها بلکه

برای سیطره بر همه‌ی جنبه‌های زندگی: غذا، بهداشت، آموزش، فرهنگ و خودِ زندگی - اعطا می‌کند که تحت انقیاد تولید کالا و انگیزه‌ی سود سیری‌ناپذیر است.

۴. مردم از هر کشور و هر فرهنگی در برابر این تمامیت خواهی جدید مقاومت می‌کنند: مصرف‌کنندگان و دهقانان، حامیان محیط زیست و کارگران، جوانان و سالمندان، زنان و مردان. آن‌ها تنها در پی منافع محدود خود نیستند. آن‌ها خواهان اقتصادی هستند که نه انسان و نه طبیعت را فدای منطق انباشت نکند. «مردم و سیاره مقدم بر سود»، یکی از شعارهایی بود که در سیاتل شنیده می‌شد.

۵. سیاتل نقطه‌عطفی را رقم زد که نشان داد هزاران نفر از هر کشوری در جهان ایمان خود را به اصول سرمایه‌داری نولبرال - که ویرانگر طبیعت، زنان و انسان‌ها هستند - از دست داده‌اند و شروع به جایگزین کردن با آن اصول کرده‌اند که ما برای یک چشم‌انداز معیشتی ضروری می‌دانیم. واندانا شیوا [۳] این اصول را به شرح زیر خلاصه می‌کند: قوانین و ساختارهای متمرکز و غیردموکراتیک سازمان تجارت جهانی که قوانین شرکتی جهانی را بر اساس انحصارها و فرهنگ‌های انحصاری ایجاد می‌کند، باید جای خود را به یک دموکراسی زمینی غیرمتمرکز و متنوع بدهد. حقوق همه‌ی گونه‌ها و حقوق همه‌ی افراد باید مقدم بر حقوق شرکت‌ها باشد که از طریق تخریب بی‌حدوحصر به سود بی‌حدوحصر می‌رسند.

[...]

«انباشت سرمایه» رزا لوکزامبورگ و جست‌وجوی یک اقتصاد جدید

ما به جست‌وجوی خود برای تبیین نظری قانع‌کننده‌ای درباره‌ی «نقاط کور در نقد اقتصاد سیاسی» ادامه دادیم؛ و در این راستا، رزا لوکزامبورگ و به‌ویژه اثر اصلی او،

انباشت سرمایه را «کشف» کردیم. ما به عنوان فمینیست به دنبال پاسخ‌هایی بودیم که مارکس، انگلس و دیگر مردان نظریه‌پرداز چپ به ما ندادند. مهم‌ترین پرسش‌هایی که می‌خواستیم به آن‌ها پاسخ دهیم، این‌ها بودند: (۱) پرسش درباره‌ی زنان و به‌ویژه این سؤال که چرا کارخانه در تئوری و عمل سرمایه‌داری و مارکسیستی ارزشی ندارد. (۲) پرسش از استعمارزدایی سیاسی همچنان مستعمره‌های اقتصادی متروپل‌های امپریالیستی پس از استعمارزدایی شمالی و ژاپن هستند؛ و (۳) پرسش از طبیعت یا اکولوژی. چه‌گونه می‌توان زنان و مردم خارجی را رهایی بخشید، با توجه به اینکه با آن‌ها صرفاً به عنوان منابع طبیعی قابل بهره‌برداری رفتار می‌شود، درست مانند طبیعت پیرامون؟ چه رابطه‌ای بین استثمار این «سه مستعمره» در کشورهای صنعتی سرمایه‌داری و سوسیالیستی وجود دارد؟ چه رابطه‌ای با طبیعت است که پشتوانه‌ی پارادایم پیشرفت سرمایه‌داری و سوسیالیستی هردو است؟

رزا لوکزامبورگ این سؤالات را به این صورت مطرح نکرد. او فمینیست نبود. در حالی که او با کلارا زتکین، بنیان‌گذار و رهبر جنبش زنان کارگر آلمان دوست بود، چندان به تلاش‌های کلارا برای بسیج زنان کارگر فکر نمی‌کرد. حزب سوسیال‌دمکرات آلمان احساس کرد کلارا زتکین و جنبش زنان سوسیالیست باید بر تقویت خانواده‌ی هسته‌ای، حمایت از مادرانگی، کودکان و سایر «مسائل زنان» تمرکز کنند؛ دقیقاً قرار بود جنبش زنان صدایی درون حزب نداشته باشد. به گفته‌ی ریچارد جی ایوانز، [۴] «به همین دلیل یک انقلابی فداکار مانند رزا لوکزامبورگ به جنبش زنان توجه نکرد». او می‌خواست در سیاست «واقعی» باشد و در آن زمان مانند الان، سیاست «واقعی» قلمرو مردان بود.

رزا لوکزامبورگ از کلارا زتکین انتقاد کرد که خود را «فقط» با مسئله‌ی زنان درگیر کرده است. او یک بار به لئو یوگیهس [۵] نوشت:

کلارا مثل همیشه خوب است، اما اجازه می‌دهد که به نحوی حواسش پرت شود. او همچنان درگیر مسائل زنان است و به مسائل کلی توجهی نمی‌کند. پس من تنها هستم. در آن هنگام، رزا لوکزامبورگ بر این باور بود که مسائل مربوط به زنان، مسائلی عمومی نیستند. حداقل، او هیچ رابطه‌ای بین مسئله‌ی زنان و آنچه او آن را مسائل عمومی می‌خواند، مانند استعمار، رفتار خشونت‌آمیز قدرت‌های سرمایه‌داری با مردم به اصطلاح بدوی، نظامی‌گری و جنگ‌افروزی نمی‌دید. «ضد فمینیسم پرولتری» [۶] او را آزرده نکرد. او اظهارات افراطی بسیاری از رفقای مرد خود را شنید، مانند این جمله‌ی کائوتسکی که رفیق لوکزامبورگ، به دلیل ظرفیت پابینش برای تفکر منطقی، «همه چیز را با هم اشتباه می‌گیرد». آگوست بیل، نویسنده‌ی یک اثر نظری وزین در مورد زنان و سوسیالیسم، در نامه‌ای به کائوتسکی در سال ۱۹۱۰ در مورد کلارا زتکین و رزا لوکزامبورگ چنین گفت:

زنان چیزی شبیه یک معما هستند. هنگامی که تمایلات، امیال یا خودپسندی‌های آن‌ها به نوعی مورد بحث قرار می‌گیرد، هنگامی که مورد بی‌اعتنایی یا توهین قرار می‌گیرند، حتی باهوش‌ترین آن‌ها نیز عصبانی می‌شود و تا حدی بی‌معنی دشمنی می‌کند. عشق و نفرت همیشه در مجاورت یکدیگر هستند. خرد تنظیم-گر [۷] غایب است.

این اظهارات آشنا به نظر می‌رسد، این‌طور نیست؟ و هنوز هم وجود دارد. تنها زنان احساساتی هستند. آن‌ها فاقد «خرد تنظیم-گر» هستند که فقط در مغز مردان یافت می‌شود؛ اما رزا لوکزامبورگ می‌خواست در سیاست واقعی و عمومی باشد. او نمی‌خواست در گوشه‌ای رها شود. به همین دلیل او مدام متفکران مرد حزب سوسیال‌دموکرات و

ایمان آن‌ها به علم و امکان برنامه‌ریزی انقلاب به شیوه‌ای عقلانی و منطقی و با دقت نظامی را به چالش می‌کشید. هنگامی که رفقای او «ماتریالیسم هیستریک» [۸] او را به سخره گرفتند، او اعتنایی نمی‌کرد؛ مانند بسیاری از زنان در سازمان‌های چپ تا به امروز، او نارضایتی خود را از رفتار با زنانی مانند خودش و خشم خود را از رفقای مرد خود سرکوب کرد، زیرا به اهمیت «آرمان مشترک» [۹] آن‌ها اعتقاد داشت. برای او، مسئله‌ی زنان چیزی بود که باید به این آرمان کلی اضافه شود: یک مسئله‌ی حاشیه‌ای.

ما به‌عنوان فمینیست چیز زیادی از رزا لوکزامبورگ یاد نگرفتیم؛ اما از آن‌جایی که برای ما، مانند کل جنبش جدید زنان در مراحل اولیه، راه‌حل نظری و عملی مسئله‌ی زنان هیچ‌گاه یک مسئله‌ی حاشیه‌ای نبود که باید به سایر مدل‌های نظری-کلی الحاق کرد، تصمیم گرفتیم تا آن را به مرکز بحث بیاوریم؛ و، ما به‌زودی متوجه شدیم، واقعیت اساسی این است که قبل از این‌که انسان بتواند تاریخ بسازد و تولید کند باید به شکل مادی-جسمانی [۱۰] وجود داشته باشند. این حضور به‌خودی‌خود اتفاق نمی‌افتد. زنان و مادران آنانی هستند که انسان را می‌آفرینند و این عمل آفریدن صرفاً عمل ناخودآگاه طبیعت نیست، بلکه کار است. زنان باید کارهای بی-شماری کنند تا کودک را به بزرگ‌سالی تبدیل کند که می‌تواند جلوی درِ کارخانه یا اداره بایستد و «نیروی کار خود» را بفروشد، نیروی کاری که نه به‌واسطه‌ی خودشان، بلکه توسط مادرشان تولید می‌شود. ما و بسیاری دیگر از فمینیست‌ها پرسیدیم که چه‌گونه این همه کار، کار مادران و زنان خانه‌دار، در سرمایه‌داری ارزشی ندارد؟ چرا کاری که برای تولید خودرو انجام می‌شود ارزشمند است در حالی که کاری که انسان تولید می‌کند بی‌ارزش است؟ چرا تولید کالا را تولید می‌نامند در حالی که به کار زن خانه‌دار و مادر بازتولید [۱۱] می‌گویند؟

در جست‌وجوی پاسخ‌هایی برای این نوع پرسش‌ها در نوشته‌های مارکس، به‌زودی متوجه شدیم که او همان مفهوم کاری را به کار می‌برد که اقتصاددانان ملی بورژوایی و به‌ویژه آدام اسمیت استفاده می‌کردند. تولید عبارت بود از تولید کالاها یا ارزش مبادله‌ای به‌منظور به دست آوردن ارزش اضافی. تنها کاری که مولد در نظر گرفته می‌شود، کاری است که در خدمت این هدف باشد. آنچه زنان انجام می‌دهند بازتولید و به‌ویژه بازتولید نیروی کار است. تولید کالاها/ارزش اضافی آشکارا در رتبه‌ای بالاتر از به‌اصطلاح بازتولید قرار می‌گیرد، زیرا فقط تولید کالاها/ارزش اضافی است که «ارزش» یعنی سرمایه را ایجاد می‌کند؛ بنابراین، در حالی که سرمایه به انسان‌های زنده، سالم، مستحکم، با تغذیه‌ی خوب، پاک و دارای رضایت جنسی نیاز دارد که بتواند نیروی کارشان را استخراج کند، کاری که برای خلق چنین انسان‌هایی انجام می‌شود یک تکرار صرف تلقی می‌شود. بدتر از آن، این یک فرایند شبه‌طبیعی در نظر گرفته می‌شود، فرایندی که به خودی خود رخ می‌دهد، مانند چرخه‌ی بهار، تابستان، پاییز و زمستان؛ و به ما گفته می‌شود که از این تکرار یا بازتولید هیچ چیز جدیدی به دست نمی‌آید. مدل‌های جدید خودرو، نسل‌های رایانه‌ای، گوسفندان شبیه‌سازی شده، غذاهای اصلاح‌شده‌ی ژنتیکی و مواردی از این دست، تنها از تولیدی ناشی می‌شود که هدف آن ارزش اضافی است؛ باین‌حال ما به‌هیچ‌وجه با چیزی که بازتولید نامیده می‌شد مخالفت نکردیم و من در واقع اصرار داشتم که این تولید واقعی است: تولید زندگی یا معاش است؛ که برخلاف تولید کالاها به‌منظور حداکثر کردن سود است. به همین دلیل است که دیگر از اصطلاح «بازتولید معاش» [۱۲] استفاده نکردم و به‌جای آن از «تولید معاش» [۱۳] صحبت کردم.

اما صرفاً توجه به این که کارخانگی - و به‌ویژه کار مادران - در اقتصاد سرمایه‌داری ارزشی ندارد کافی نبود. کافی بود این واقعیت را به خباثت مردان نسبت دهیم یا آن را (چنان که برخی تلاش کردند) به‌عنوان بقایای فئودالیسم تفسیر کنیم. چرا سرمایه به این کار بی‌مزد، پرداخت ناپذیر و «فاقد ارزش» [۱۴] نیاز دارد؟

این‌جا بود که «انباشت سرمایه» رزا لوکزامبورگ برای ما مفید بود. لوکزامبورگ اثر اصلی خود در باب اقتصاد را در زمانی نوشت که از نظر تئوریک و سیاسی با امپریالیسم و مبارزه با جنگ‌افروزی امپراتوری آلمان درگیر بود. این کتاب اولین بار در سال ۱۹۱۳ منتشر شد. در آن، لوکزامبورگ از مارکس انتقاد کرد که در جلد دوم سرمایه استدلال کرده است که «بازتولید گسترده سرمایه» یا فرایند بی‌نهایت انباشت سرمایه (که اکنون به‌عنوان «رشد» شناخته می‌شود) تنها به‌واسطه‌ی استثمار سرمایه از طبقه کارگر مزدبگیر رخ می‌دهد. به عقیده‌ی مارکس، سرمایه‌داری توسعه‌یافته نه به خشونت اضافی و فرا-اقتصادی نیاز دارد و نه به قلمروهای اضافی (مانند مستعمرات) برای استثمار. نیازی به طبیعت هم ندارد. دستمزدی که سرمایه‌دار به کارگانش می‌پردازد هرگز حاوی ارزش اضافی کاملی نیست که آن‌ها ایجاد کرده‌اند، بلکه فقط به‌اندازه‌ی است که برای بازتولید نیروی کارشان نیاز دارند و به همین دلیل است که به عقیده‌ی مارکس، هر چرخه تولید با مازادی که می‌تواند دوباره سرمایه‌گذاری شود به پایان می‌رسد. با این حال رزا لوکزامبورگ نشان می‌دهد که اگر سرمایه می‌خواهد انباشت دائمی خود را حفظ کند، به ابزارهای تولید و مواد خام اضافی، کارگران اضافی و بازارهای اضافی نیاز دارد که همگی در قلمرو اصلی آن وجود ندارند و دیگر نمی‌توان در آنجا تولید کرد. رزا لوکزامبورگ از «شیوه‌های تولید غیر سرمایه‌داری» صحبت می‌کند که سرمایه‌داری حتی در توسعه‌یافته‌ترین شکل آن، برای ادامه‌ی رشد یا انباشت، به آن نیاز دارد.

با این حال، همان طور که دیدیم، سرمایه‌داری در بلوغ کامل خود نیز از همه‌ی جهات به لایه‌های غیر سرمایه‌داری و سازمان‌های اجتماعی موجود در کنار آن وابسته است. اولین این جوامع و لایه‌های «غیر سرمایه‌داری» دهقانان انگلستان و اروپا، بردگان آفریقایی (اعم از زن و مرد) تبعید شده به دریای کارائیب و ایالات متحده آمریکا و تمام مستعمرات تحت سلطه‌ی سرمایه‌ی غربی در سراسر جهان بودند. رزا لوکزامبورگ همچنین اشاره می‌کند که استثمار و غارت این سرزمین‌ها و جوامع «غیر سرمایه‌داری» از طریق رابطه‌ی «مدنی» مزد-سرمایه رخ نمی‌دهد که نیازی به «خشونت فرا-اقتصادی» ندارد (مارکس استثمار سرمایه‌داری را این گونه تعریف کرد). بلکه از طریق خشونت مستقیم و بسیار وحشیانه، از طریق تسخیر، جنگ، دزدی دریایی و تصاحب خودسرانه صورت می‌گیرد. مارکس معتقد بود چنین خشونت مستقیمی متعلق به پیدایش، دردهای زایمان و پیشاتاریخ سرمایه‌داری واقعی است: به دوره‌ای که او آن را «انباشت بدوی» [۱۵] می‌نامید؛ اما رزا لوکزامبورگ نشان داد که این خشونت در طول تاریخ سرمایه‌داری ضروری است: «توسعه‌ی سرمایه‌داری تنها از طریق گسترش مداوم به حوزه‌های جدید تولید و ملت‌های جدید امکان‌پذیر بوده است؛ اما رانه-ی جهانی برای گسترش سرمایه‌داری، منجر به برخورد بین سرمایه و اشکال پیشا سرمایه‌داری جامعه می‌شود که منجر به خشونت، جنگ و انقلاب می‌شود: به طور خلاصه، فجایع از آغاز تا پایان، عنصر حیاتی سرمایه‌داری هستند.

این بدان معناست که انباشت سرمایه به «انباشت بدوی دایمی» [۱۶] و روش‌های آن، یعنی خشونت، نیاز دارد، اگر اصلاً بخواهد ادامه یابد؛ اما رزا لوکزامبورگ بینش دیگری را از تحلیل خود به دست آورد: سرمایه‌داری از اول تا آخر، غارت کل جهان را هدف قرار می‌دهد، یا همان طور که والرشتاین می‌گوید، یک «نظام جهانی» است.

سرمایه برای انباشت افسارگسیخته-ی خود به ابزار تولید و نیروی کار کل جهان نیاز دارد. بدون منابع طبیعی و نیروی کار همه‌ی سرزمین‌ها نمی‌تواند مدیریت کند. [...] با این حال، اگر کشورهای آن شاخه‌های تولید عمده‌ی غیر سرمایه‌داری باشند، سرمایه تلاش خواهد کرد تا بر این کشورها و جوامع سلطه برقرار کند؛ و در واقع، شرایط بدویدر مقایسه با آنچه در شرایط اجتماعی صرفاً سرمایه‌داری قابل تحمل است امکان‌انگیزه‌ی بیشتر و اقدامات بسیار بی‌رحمانه‌تری را می‌دهد.

با خواندن مجدد این قسمت، بلافاصله به کشورهای آسیای جنوب شرقی فکر کردم: تا پاییز ۱۹۹۷، «برهای آسیایی» مانند کره جنوبی، تایلند و مالزی به نرخ رشدی می‌بالیدند که باعث می‌شد حسادت دولت‌های مرکزی سرمایه‌داری را برانگیخته بود؛ اما به یاد خشونت‌ی افتادم که در آنجا عمده‌تاً علیه زنان جوان در داخل و خارج از مناطق تولید آزاد (FPZs) بنگلادش، هنگ کنگ، تایلند، هند و کل منطقه بود، خشونت‌ی که در ماه نوامبر ۱۹۹۷ از نزدیک شاهد آن بودم. خشونت و به‌ویژه خشونت علیه زنان که در مناطقی که من همچنان از آن‌ها به عنوان مستعمرات اقتصادی یاد می‌کنم، رازِ انباشت است که تا زمانی که تنها به کار مزدی که منظم، قانوناً حمایت شده، اتحادیه‌ای و معمولاً مردانه است اشاره شود، نمی‌توان آن را به‌طور کامل درک کرد. همان‌طور که رزا لوکزامبورگ قبلاً درک کرده بود، خشونت یک عامل اقتصادی است. همان‌طور که برخی از فمینیست‌ها معتقدند خشونت فقط نتیجه‌ی سادیسزم مردانه نیست. مارکس نیز حق نداشت که آن را طبیعی بداند، یعنی «درد زایمانی» که به‌وسیله‌ی آن، سرمایه‌داری در میان خون و اشک متولد شد. مارکس از این استعاره‌ی زایمان برای توضیح خشونت بدوی سرمایه‌داری سوء استفاده می‌کند.

زنان: آخرین مستعمره یا کدبانوسازی [۱۷]

پیش-تر اشاره کردم که رزا لوکزامبورگ در بابِ وضعیت زنان تأمل نکرد؛ اما تحلیل او از انباشت سرمایه به ما، من و دوستانم، کمک کرد تا درک بهتری از وضعیت کارِ خانگی در سرمایه‌داری به دست آوریم. این کار، همچون کار دهقانان، مستعمرات یا دیگر «محیط‌های غیر سرمایه‌داری» [۱۸] (به قول رزا)، مانند طبیعت «رایگان» در دسترس است. بدون حفاظت قانون کار و قراردادهای و در دسترس در شبانه‌روز، ارزان‌ترین و از نظر سیاسی کارآمدترین راه برای بازتولید نیروی کار در دسترس سرمایه است. ما تحلیل رزا لوکزامبورگ را به کار زنان و به‌ویژه به کارهای خانگی در سرمایه‌داری تعمیم دادیم. این کارگران – همراه با طبیعت، مستعمرات، کشاورزان معیشتی و بسیاری از مردمی که در بخش به‌اصطلاح غیررسمی در سرتاسر جهان کار می‌کنند – هستند که اساس آنچه را که اقتصاد نامیده می‌شود، یعنی مفصل‌بندی سرمایه و کار مزدی را تشکیل می‌دهند. کدبانوسازی کار ترفندی بود و همچنان هست که به‌وسیله‌ی آن سرمایه، کار زنان را بی‌ارزش، سازمان‌دهی نشده و متمایز نگه می‌دارد، آزاد است که هر زمان که بخواهد به آن دسترسی داشته باشد و هر زمان که بخواهد – بدون هیچ هزینه‌ای، ردش کند. اگر اقتصاد را از منظر زنان و کار زنان در نظر بگیریم و کارهای خانگی را به شمار آوریم، متوجه می‌شویم که ۵۰ درصد از جمعیت جهان ۶۵ درصد کار مولد را انجام می‌دهند اما کم‌تر از ۱۰ درصد کل درآمد دستمزدی در سراسر جهان را دریافت می‌کنند. این امر به این دلیل امکان‌پذیر است که کارهای خانگی، از جمله کار مادران، کار به شمار نمی‌آید و در نتیجه نامرئی محسوب می‌شود. این نامرئی کردن

آنچه حیاتی و ضروری است - زنان، طبیعت، مردمان تحت‌ستم، طبقات و قبایل - بخشی از اقتصاد مردسالارانه است که در سرمایه‌داری به اوج خود رسیده است؛ اما در واقع سوسیالیسم موجود نیز نتوانست آن را از بین ببرد. همان‌طور که در سال ۱۹۸۸ توانستم نشان دهم، انباشت سوسیالیستی نیز مستلزم استعمار و کدبانوسازیِ کار[۱۹] است.

کدبانوسازی

خانه‌داری بازتعریف تقسیم کار جنسی سرمایه‌داری و تعریف زن به‌عنوان زن خانه‌دار نتیجه‌ی زن‌ستیزی مادرزادی مردان نیست، بلکه یک ضرورت ساختاری برای فرایند انباشت سرمایه است. کار خانگی بدون دستمزد باقی می‌ماند و بنابراین در محاسبه‌ی تولید ناخالص ملی نادیده گرفته می‌شود. حتی به‌عنوان کار تعریف نمی‌شود، بلکه بیانی از آناتومی زنانه یا «عشق» در نظر گرفته می‌شود. از نظر زمانی نامحدود است و ظاهراً به‌وفور در دسترس است، مانند نور خورشید و هوا، مانند یک منبع طبیعی یا (به‌قول اقتصاددانان) یک «کالای رایگان» که مردان و سرمایه‌داران به‌سادگی می‌توانند آن را تصاحب کنند؛ اما بر اساس تحلیل فمینیسم، دقیقاً همین کار خانگی بدون مزد، در ترکیب با کار معیشتی دهقانان، به‌ویژه در جهان سوم است که استثمار آن راز انباشت مستمر سرمایه را تشکیل می‌دهد. بدون این «کدبانوسازی» زنان که اکنون در مقیاس بین‌المللی رخ می‌دهد، شمال نمی‌تواند دستاوردهای بهره‌وری و رشد اقتصادی خود را حفظ کند.

من اصطلاح «کدبانوسازی» را در سال‌های ۱۹۷۸-۱۹۷۸ در چارچوب تحقیقاتم بر روی بافندگان پارچه‌های تور در نارساپور، جنوب هند، ابداع کردم. مبلغان اسکاتلندی در قرن

نوزدهم صنعت توری بافی را به این منطقه آوردند و به زنان روستایی فقیر آموزش دادند که در خانه‌های خود توری تولید کنند. این توری سپس در اروپا، ایالات متحده آمریکا و استرالیا فروخته شد. این زنان کسری از حداقل دستمزد کارگران روستایی (۰.۵۸ روپیه) را دریافت می‌کردند. استثمار این زنان که بر اساس نظام کار در خانه، [۲۰] کار می‌کردند و قطعه‌کاری [۲۱] مزد دریافت می‌کردند، کارساز بود، زیرا صادرکنندگانی که میلیونر شده بودند، با زنان به‌عنوان زنان خانه‌داری رفتار می‌کردند که وقتی که قرار بود صرف نشستن در خانه کنند تبدیل به کار مولد کرده بودند؛ بنابراین کدبانوسازی نه تنها به این معناست که نیروی کار به خاطر کارهای خانگی به رایگان بازتولید شود، بلکه همچنین ارزان‌ترین شکل تولید کار را نیز نشان می‌دهد. با این حال، کدبانوسازی زنان حتی زمانی که زنان از نظر اقتصادی فعال هستند یا کل درآمد خانواده را به دست می‌آورند، مورد تردید قرار نمی‌گیرد. دستمزد زنان تقریباً در همه جای دنیا کمتر از مردان است. در آلمان فقط شصت تا هفتاد درصد دستمزد مردان است.

یکی از توجیهاتی که برای این تفاوت دستمزد ارائه می‌شود این است که درآمد زنان صرفاً مکمل درآمد نان‌آور مرد است. معمولاً به زنان شغل امن داده نمی‌شود زیرا کارفرمایان آن‌ها معتقدند زمانی که باردار شوند یا اقتصاد دچار بحران شود به منزل بازخواهند گشت. مقوله‌های «کار پاره‌وقت» [۲۲] و «گروه‌های کم‌دستمزد» [۲۳] در درجه‌ی اول برای زنان خانه‌دار ابداع شد. آن‌ها اولین کسانی هستند که در دوران رکود اقتصادی اخراج می‌شوند. شانس ارتقای آن‌ها حتی در کارهای آکادمیک به‌شدت کمتر از مردان است. کمتر زنی در رده‌های بالاتر مدیریتی یا دانشگاهی وجود دارد.

با این حال، تحلیل کدبانوسازی تا زمانی که به استعمار یا — به استفاده از اصطلاح فعلی — تقسیم کار بین‌المللی مربوط نباشد، ناقص می‌ماند. کدبانوسازی و استعمار تنها دو

فرایندی نیستند که در یک دوره‌ی تاریخی، یعنی قرن هجدهم و نوزدهم رخ داده‌اند. آن‌ها همچنین به‌شدت با یکدیگر مرتبط‌اند. بدون تسخیر مستعمرات و استثمار منابع و نیروی انسانی آن‌ها، طبقه‌ی اروپایی کارفرمایان نمی‌توانستند انقلاب صنعتی خود را آغاز کنند. دانشمندان به‌سختی می‌توانستند سرمایه‌دارانی را پیدا کنند که به اختراعات آن‌ها علاقه‌مند باشد. طبقه‌ی متوسط کارگران حقوق بگیر به‌سختی می‌توانستند پولی برای یک «زن خانه‌دار بدون درآمد» و خدمتکاران بپردازند. استعمار پایه‌ی مادی افزایش بهره‌وری نیروی کار انسانی بود که در وهله‌ی اول توسعه‌ی صنعتی را ممکن کرد. تقسیم کار بین‌المللی امروزی بر همین ساختارهای استثماری استوار است. بدون آن‌ها، وفور کالاها و استانداردهای زندگی نسبتاً بالایی که حتی طبقه‌ی کارگر کشورهای صنعتی از آن برخوردارند، غیرممکن خواهد بود.

کدبانوسازی بین‌المللی

بااین‌حال، اکنون مشخص شده که اختراع «زن خانه‌دار» چیزی بیش از بهترین روش برای پایین نگه‌داشتن هزینه‌های باز تولید نیروی کار تا حد امکان بوده است، زن خانه‌دار همچنین بهترین کارگر ممکن برای تولید کالا است. این مسئله، نخستین بار در جهان سوم آشکار شد، جایی که بخش‌های مهمی از تولید از غرب در اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ برون‌سپاری شدند، مانند الکترونیک، منسوجات و اسباب‌بازی‌ها. دستمزد زنان شاغل در این بخش‌ها به یک‌دهم دستمزد مربوطه در کشورهای صنعتی می‌رسد. این واقعیت که کشورهای متأثر از آن به‌عنوان «کشورهای کم‌دستمزد» [۲۴] شناخته می‌شوند، به‌شدت با استخدام کارگران جوان و زن مرتبط است. این زنان معمولاً عضو اتحادیه نیستند، اغلب هنگام ازدواج یا بچه‌دار شدن از کار بیکار می‌شوند و شرایط کاری آن‌ها

استثمار گرانه است. با این حال، شکل کلاسیکِ کار تولیدیِ «کدبانویی شده» [۲۵] که در بازار جهانی یافت می‌شود، کار برون‌سازمانی [۲۶] است که به زنان اجازه می‌دهد کار خانگی و خانوادگی را با تولید کالا برای بازار جهانی ترکیب کنند. این زنان از حمایت شغلی برخوردار نیستند و در انزوای کامل کار می‌کنند. آن‌ها کم‌ترین دستمزد را دریافت می‌کنند و اغلب بیشترین ساعات کار را دارند. کارگران زن نیز در سایر شاخه‌های تولید مانند کشاورزی، خرده‌فروشی و خدمات مطابق الگوی کدبانو [۲۷] مشغول به کار هستند. این را می‌توان در بسیاری از پروژه‌های توسعه‌ای که برای زنان در جهان سوم در نظر گرفته شده مشاهده کرد. بیشتر آن‌ها در دسته «فعالیت‌های درآمدزا» [۲۸] قرار می‌گیرند. آن‌ها عموماً از این فرض شروع می‌کنند که زنان متأهل و خانه‌دارند که معاش آن‌ها را مرد «نان‌آور» [۲۹] تأمین می‌کند. سپس درآمد آن‌ها را مکمل درآمد مرد در نظر می‌گیرند. به همین دلیل است که کار آن‌ها نه به عنوان کار، بلکه به عنوان «فعالیت» [۳۰] تعریف می‌شود — به طوری که می‌توان آن را از مقررات قانون کار مستثنا کرد.

این استراتژیِ «کدبانوسازی بین‌المللی» [۳۱] زمانی که بانک جهانی یک اصطلاح جدید را معرفی کرد، تغییر اساسی نکرد. در سال ۱۹۸۸، صحبت از «ادغام زنان در توسعه» [۳۲] با صحبت از «سرمایه‌گذاری بر روی زنان» [۳۳] جایگزین شد. زنانی که برای بازارهای داخلی و برای بازار جهانی تولید می‌کردند «صاحب‌کار» [۳۴] نامیده می‌شدند. بانک جهانی فهمیده بود که زنان فقیری که باید خانواده‌ی خود را تأمین کنند، بسیار مطمئن‌تر از مردان کار می‌کنند: آن‌ها بسیار مولدترند. باربارا هرز، [۳۵] مشاور بانک جهانی در امور زنان، می‌نویسد:

به عنوان یک پیشنهاد کلی، منطقی است که به زنان همان طیف وسیعی از گزینه‌های اقتصادی مانند سایر صاحب‌کاران اعطا شود تا بتوانند به جای این که فرض کنند باید به

فعالیت خاصی ادامه دهند، پتانسیل بازار را در مقابل مسئولیت‌های خانوادگی خود بسنجید. فرهنگ ممکن است دامنه و سرعت چنین گسترشی را محدود کند، اما مزایای اقتصادی مقررات زدایی باید روشن باشد.

جالب است بدانیم که استفاده از اصطلاح «صاحب‌کار»، برخلاف صاحب‌کاران مرد، شامل رهایی زنان از مسئولیت‌های خانوادگی نمی‌شود. مفهوم «مقررات‌زدایی» [۳۶] نیز آشکارکننده است و دلالت بر این دارد که این تولیدکنندگان کوچک، معامله‌گران، [۳۷] دهقانان و غیره هیچ ادعایی نسبت به حقوق اتحادیه‌ای یا حمایت از کار اجتماعی ندارند. آن‌ها «خوداشتغال» [۳۸] در نظر گرفته می‌شوند؛ بنابراین زن خانه‌دار نیز صاحب‌کار می‌شود؛ اما مسأله‌ی اصلی کماکان استثمارِ ارزان‌ترین منبع نیروی کار به‌منظور تولید در بازار جهانی است.

جهانی‌شدن اقتصاد و تداوم کدبانوسازی

آنچه ۳۰ سال پیش درباره‌ی رابطه بین استثمار نیروی کار زنان «کدبانو شده» و انباشت سرمایه نوشتیم، امروز، در عصر به‌اصطلاح جهانی‌شدن اقتصادی، کاملاً آشکار شده است. حتی می‌توان گفت که در اقتصاد جهانی‌شده، این شکل از استثمار به الگویی برای استثمار نیروی کار به‌طور کلی تبدیل شده است. امروز، «روابط استخدامی استاندارد» دیگر رابطه‌ای بین سرمایه و «کارگرِ مزدی آزاد» [۳۹] (مرد) نیست، بلکه رابطه‌ای «انعطاف‌پذیر»، «غیرمعمول»، «جهان‌سومی‌شده» [۴۰] و «فاقد تأمین» را — به‌طور خلاصه: «کدبانویی شده» — کارگران زن و مرد را شامل می‌شود. جای تعجب نیست که صاحب‌کاران آشکارا از «کدبانوی رهاشده، جهانی‌شده و متخصص» ستایش نکنند. کلودیا فون ورلهوف [۴۱] در گفتاوردی از کریستین لوتز، سردبیر مجله مدیران سوئیسی

«Impuls»، از پایان کار مزدی آزاد استقبال کرد و در مقاله‌ای با عنوان «آینده-ی کار، زنانه است»، [۴۲] از کارگران خواست که مهارت‌های زنان و کدبانوها را کسب کنند. به گفته‌ی لوتز، «ابر روندها» [۴۳] که اکنون همه‌ی «شبکه‌های ارزش‌زایی» [۴۴] را دربر می‌گیرد، نیازمند «رفتار فعال، ایده‌ها، تمایل به پذیرفتن مسئولیت و مهارت‌های اجتماعی» است که به ادعای او احتمال یافتن همه‌ی این‌ها در زنان بیشتر از مردان است. «کارگر آینده، زن است.»

بنابراین سرمایه‌آشکارا آنچه را که کلودیا فون ورلهوف قبلاً در سال ۱۹۸۳ به‌عنوان آینده‌ی کارگران توصیف کرد، تصدیق می‌کند: کدبانوسازی کارگران زن و مرد. فون ورلهوف در مقاله‌اش «پرولتاریا مرد: زنده‌باد زن خانه‌دار!» [۴۵] نشان داد که کارگران مرد و اتحادیه‌ای که طبق مقیاس منظم دستمزد دریافت می‌کنند، دیگر بهترین منبع ممکن نیروی کار برای سرمایه نیستند و بایستی جایگاه‌شان را به کدبانوها واگذار کنند. برخلاف نیروی کار پرولتاریا، نیروی کار کدبانو انعطاف‌پذیر، شبانه‌روزی، ارزان و قابل‌اعتماد است. همچنین در مواقع بحران به باری برای صاحب‌کاران تبدیل نمی‌شود. فون ورلهوف پیش‌بینی کرد که مردان نیز به این ترتیب «کدبانو» می‌شوند.

در ۱۹۸۳-۱۹۸۴، این استراتژی هنوز تحت عنوان «انعطاف‌پذیری کار» [۴۶] مورد بحث قرار می‌گرفت. این امر به‌عنوان نتیجه‌ی ضروری عقلانی‌کردن کار به‌وسیله‌ی میکروالکترونیک و رایانه مورد ستایش قرار گرفت. اتحادیه‌های کارگری در پاسخ به این استراتژی خواستار کاهش روز کاری بدون تغییر در دستمزدها شدند؛ اما حتی این استراتژی نیز نتوانست بحران کاری را که نه‌تنها به دلیل فناوری‌های جدید، بلکه به دلیل جهانی‌شدن اقتصاد ایجاد شده بود، متوقف کند. گوتتر رکسروت، [۴۷] وزیر سابق اقتصاد آلمان، علناً پیشنهاد ایجاد یک «بخش کم‌دستمزد» [۴۸] در اقتصاد آلمان را داد

تا از برون‌ریزی سرمایه‌ی آلمان به «کشورهای کم‌دستمزد» جلوگیری شود. پس از فروپاشی بلوک شوروی، فهرست چنین «کشورهای کم‌دستمزد»ی نه تنها شامل کشورهای «جهان سوم»، بلکه تمام اروپای شرقی، از جمله آلمان شرقی بود. این‌ها مستعمره‌های جدید سرمایه هستند.

پس از موارد فوق، جای تعجب نیست که رکسروت «بخش کم‌دستمزد» جدید آلمان را به‌عنوان بخشی که عمده‌تأ زنان را استخدام می‌کند، تصور می‌کرد. رکسروت استدلال می‌کرد که از این گذشته، زنان به طرز شگفت‌انگیزی برای چنین بخشی واجد شرایط هستند. چیزی که او نگفت، اما آنچه از سازمان تجارت آزاد WTO بیرون آمد، این است که کل جهان، از جمله کشورهای ثروتمند صنعتی، به یک منطقه‌ی آزاد تجاری واحد تبدیل می‌شوند. در این منطقه‌ی آزاد تجاری، شرکت‌های چندملیتی برنامه‌ریزی می‌کنند تا نوعی شرایط شغلی و محیطی را ایجاد کنند که در حال حاضر در آسیا و مکزیک به‌چشم می‌خورد. مفهوم «جهانی‌شدن اقتصاد» به باز کردن فضاهای اقتصادی جهان به روی اقتصاد بازار سرمایه‌داری اشاره دارد. همان‌طور که مارکس، لوکزامبورگ و امانوئل والرشتاین نشان داده‌اند، سرمایه‌داری از آغازگاه استعماری خود، به‌عنوان یک سیستم جهانی عمل می‌کند؛ اما بحث امروز در باب جهانی‌شدن به فرایندهایی اشاره دارد که توسط نهادهایی مانند موافقت‌نامه‌ی عمومی تعرفه و تجارت [۴۹] (GATT)، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول (IMF) و وزارت کشاورزی ایالات متحده از اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ ترویج شده است. مذاکرات بر سر گات با ایجاد سازمان تجارت جهانی (WTO) در سال ۱۹۹۵ به پایان رسید. ما می‌توانیم سه مرحله‌ی جهانی‌شدن را متمایز کنیم:

۱. - مرحله‌ی استعماری که تا پایان جنگ جهانی دوم ادامه داشت و استعمار توسعه‌ای [۵۰] جایگزین آن شد.

۲. - مرحله‌ی به‌اصطلاح تقسیم کار بین‌المللی که در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ آغاز شد و با برون‌سپاری کل شاخه‌های تولید - نساجی، الکترونیک، اسباب بازی - از مراکز صنعتی سنتی تا کشورهای به‌اصطلاح کم‌دستمزد (کره جنوبی، فیلیپین، مالزی، مکزیک) مشخص می‌شود.

۳. - مرحله‌ی کنونی که با لغو جهانی موانع تجاری حمایتی، ترویج تجارت آزاد و گسترش تولید کالا و مصرف کالا به تمام حوزه‌های واقعیت مشخص می‌شود. ادعای تجارت آزاد در سراسر جهان از طریق موافقت‌نامه‌ی عمومی تعرفه و تجارت (گات) و سازمان تجارت جهانی WTO، برداشتن همه‌ی موانع سرمایه‌گذاری بود. این هدف موافقت‌نامه‌ی چندجانبه‌ی سرمایه‌گذاری (MAI) بود. در دسامبر ۱۹۹۸، یک جنبش اعتراضی جهانی به جلوگیری از اجرای آن کمک کرد.

آنچه در بالا در مورد کدبانوسازی بین‌المللی گفته شد، به‌ویژه به تحلیل مرحله‌ی دوم جهانی‌سازی مربوط می‌شود که با ایجاد کارخانه‌های بازار جهانی، مناطق تولید آزاد (FPZs) در آسیا و «ماکیلاها» [۵۱] در مکزیک مشخص می‌شود. واقعیت پایین بودن بسیار زیاد دستمزدها در این مناطق تولید آزاد و کارخانه‌های بازار جهانی را می‌توان در این واقعیت جست‌وجو کرد که نه‌تنها حدود ۸۰ درصد نیروی کار را زنان جوان، معمولاً مجرد، تشکیل می‌دهند، بلکه این زنان به‌عنوان «کدبانوها» تعریف می‌شوند. آن‌ها به دلیل صلاحیت‌های کدبانو بودن خود، استخدام می‌شوند: «انگشتان ماهر»، متانت،

سخت‌کوشی و مهارت‌های خیاطی‌شان - فراموش نکنید که آن‌ها می‌توانند پس از ازدواج از کار اخراج شوند که به کارفرمایان اجازه می‌دهد تا از زیر بارِ همه‌ی ادعاها درباره‌ی مرخصی زایمان و حمایت شغلی در برونند. علاوه بر این، اتحادیه‌های کارگری اجازه‌ی ورود به این کارخانه‌ها را نداشتند. سود می‌توانست به‌طور کامل خارج شود. از آن‌جایی که اکثر کارگران زن از خانواده‌های فقیر روستایی بودند، حقوق خود را نمی‌دانستند و تجربه‌ای از مبارزات کارگری نداشتند، مایل بودند شرایط کار و زندگی را که اغلب غیرانسانی بود، روزهای کاری تا ۱۲ ساعت، سرعتِ (آهنگ) کار [۵۲] غیرانسانی، آزار جنسی، امنیت و خطرات بهداشتی را بپذیرند که در کشورهای صنعتی‌شده‌ی سنتی مجازات قانونی دارند. به‌عنوان مثال، کارگران در کره‌ی جنوبی تا زمانی که مقدار مشخصی از کالا را تولید نکرده باشند، در داخل کارخانه حبس شدند. هنگامی که مردم از کره‌ی جنوبی، تایلند، سنگاپور و مالزی به‌عنوان «ببرهای جدید» موفق صحبت می‌کردند، این واقعیت را نادیده گرفتند که معجزه‌ی اقتصادی این کشورها عمدتاً بر اساس استثمار وحشیانه‌ی زنانی است که به‌عنوان زنان خانه‌دار تعریف می‌شوند.

هژمونی ایدئولوژیک نولیبرالیسم

مناطق «آزاد» تولید در آسیا (FPZ) و ماکیلای مکزیک را می‌توان آزمایشگاه‌هایی برای آزمایش نظریه‌ی اقتصادی نولیبرالی توصیف کرد که در جریان جهانی‌سازی به‌سرعت به هژمونی جهانی دست یافته است. نولیبرالیسم به‌عنوان یک ساختار ایدئولوژیک و نظری، ابتدا توسط اقتصاددانان و دانشمندان علوم اجتماعی مکتب شیکاگو توسعه یافت. مراکز تئوری نولیبرال شامل مدرسه‌ی اقتصاد لندن و بعداً دانشگاه‌های شیکاگو و لندن و همچنین مؤسساتی مانند انجمن مون پلرن [۵۳] بود که

اندیشکده‌های نظریه‌ی نولیبرالی در آنجا گرد هم آمدند. تفوق بر نظریه‌های جان مینارد کینز هدف صریح نولیبرالیسم بوده و هست. کینز مبانی نظری را برای اقتصادهای نیودیل ایالات متحده (فور دیسم)، ناسیونال سوسیالیسم و دولت‌های رفاه و اقتصادهای مختلط [۵۴] اروپای پس از جنگ و بسیاری از کشورهای جهان سوم فراهم کرد. نولیبرال‌ها به آموزه‌های آدام اسمیت (۹۰-۱۷۲۳) و دیوید ریکاردو (۱۷۷۲-۱۸۲۳) اشاره می‌کنند تا هر شکلی از مداخله‌ی دولت در اقتصاد را رد کنند. آن‌ها بازاری را تصور می‌کنند که صرفاً مطابق با قوانین عرضه و تقاضا توسعه می‌یابد با یک رقابت بین‌المللی بی‌قید و بند که در نهایت «میدان بازی برابر» [۵۵] را برای همه‌ی «بازیگران جهانی» ایجاد می‌کند.

به گفته‌ی برنهارد والپن، [۵۶] این ایمان به قدرت مطلق بازار مبتنی بر بینش‌های تجربی و علمی نیست، بلکه مبتنی بر تعمیم «حساب هزینه/فایده‌ی ساده‌ی تئوری بازار است که به کل رفتار انسانی اعمال می‌شود». این تعمیم محاسبات هزینه/فایده بر دیدگاهی از انسان‌ها (بهتر بگوییم مردان) استوار است که سود شخصی را تنها نیروی محرک اقتصاد در نظر می‌گیرند. به گفته‌ی آدام اسمیت، جست‌وجوی همگانی خودپرستی، «گویی با دستی نامرئی»، بیشترین سود ممکن را برای همه به ارمغان خواهد آورد. اگر این ایمان به قدرت مطلق بازار «آزاد» توانست به چنین گسترش هژمونیکی دست یابد، این به دلیل معقول بودن یا ارزش علمی این دکترین نبود، بلکه به دلیل مداخلات عملی-سیاسی مختلف بود. در آغاز، اندیشکده‌های نولیبرال اطمینان حاصل کردند که موقعیت‌های تعیین‌کننده در دانشگاه‌ها، مراکز تحقیقاتی و در داخل دولت به نولیبرال‌ها داده می‌شود. سپس، پس از کودتای نظامی ۱۹۷۳ در شیلی، آن‌ها از فرصت استفاده کردند و نظریه‌ی اقتصادی نولیبرالی را به عمل سیاسی تبدیل کردند. این امر در دوران

دیکتاتوری پینوشه انجام شد. در دهه‌ی ۱۹۸۰، مارگارت تاچر و رونالد ریگان، اقتصاد بریتانیا و ایالات متحده را مطابق با مدل نولیبرالی بازسازی کردند.

در کشورهای جهان سوم، از برنامه‌های تعدیل ساختاری (SAPs) که ساخته‌ی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بود، برای ترویج سیاست‌های اقتصادی نولیبرالی استفاده می‌شد. مناطق آزاد تجاری این کشورها مطابق با اصول نئولیبرالی عمل می‌کردند. در مجموع، پیشرفت نولیبرالیسم نتیجه‌ی استدلال‌های نظری برتر یا موفقیت‌های عملی «بازار آزاد» نبود، بلکه ناشی از مداخلات دیکتاتوری و از بالا به پایین بود. این مداخلات بر سه ستون استوار است: جهانی‌سازی، آزادسازی و خصوصی‌سازی («سیاست [۵۷] GLP»). تا اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰، این سیاست محدود به چند کشور بود. از زمان فروپاشی دیوار برلین، اجرای گات (۱۹۹۴) و ایجاد سازمان تجارت جهانی WTO، سیاست اقتصادی نولیبرالی در معاهدات بین‌المللی نوشته شده و تنها راه پیش رو در نظر گرفته شد.

امروزه، نه تنها شاهد جهانی‌شدن واقعی این ایدئولوژی هستیم، با تمام موانعی که ملتها برای محافظت از اقتصاد خود ایجاد کردند، بلکه شاهد افزایش خشونت در سراسر جهان، به‌ویژه خشونت علیه زنان، کودکان و سایر گروه‌های آسیب‌پذیر هستیم. این خشونت نه تنها در قلمروهای جهان سوم (و به‌ویژه در داخل مناطق آزاد تولید)، بلکه در مراکز سرمایه‌داری که خود را «جامعه‌ی مدنی» می‌پندارند نیز رو به افزایش است. همان‌طور که دیدیم، این خشونت بخشی از انباشت بدوی دایمی است.

بهترین راه برای نشان دادن چنین اقتصادی، تصویر یک کوه یخ است. ما معمولاً فقط بخشی از کوه یخ را که بالای آب (سرمایه و کار مزدی) قرار دارد را تشکیل‌دهنده‌ی

اقتصاد می‌دانیم. تمام کار بدون مزد – به‌ویژه کار زنان خانه‌دار، تولیدکنندگان معیشتی و همه‌ی مستعمرات دیگر، از جمله تولیدات طبیعت – زیر سطح است. تمام هزینه‌هایی که سرمایه از پرداخت‌شان خودداری می‌کند به این اقتصاد نامرئی یا «برونی» منتقل می‌شود. همچنین کارگران و نمایندگان آن‌ها (اتحادیه‌های کارگری) برای مرئی ساختن این اقتصاد نجنبیده‌اند. تا به امروز، آن‌ها هرگز خواستار در نظر گرفتن آن در محاسبات هزینه‌های مربوط به مثلاً تولید ناخالص ملی نشده‌اند؛ زیرا سهم آن‌ها از ثروت اقتصادی نیز بر استثمار «اقتصاد زیر آب» استوار است. در مدل کوه یخ اقتصاد مسلط، اصطلاح «اقتصاد» برای بخش قابل مشاهده‌ای اختصاص دارد که بالای آب قرار دارد، یعنی اقتصاد رشد که محدود به تولید و تجارت در کالاها به‌منظور انباشت هر چه بیشتر پول و سرمایه است. ارضای نیازهای انسان صرفاً اثر جانبی این انباشت پول و سرمایه است. بخشی از اقتصاد که «بالای آب» است، تنها بخشی است که در محاسبات اقتصاد ملی (تولید ناخالص ملی یا تولید ناخالص داخلی، کل کالاها و خدمات تولید شده در طول یک سال و با اصطلاحات مالی بیان می‌شود) ظاهر می‌شود.

اما آنچه «بالای آب» دیده می‌شود، کل اقتصاد سرمایه‌داری نیست بلکه تنها قسمت قابل مشاهده‌ی آن است. باین حال پستوانه‌ی این اقتصاد قابل مشاهده اقتصاد نامرئی است. به‌طور کلی، تمام فعالیت‌های انجام شده در «اقتصاد نامرئی»، «طبیعی» تلقی شده‌اند. ادعا می‌شود که آن‌ها به انباشت سرمایه کمک نمی‌کنند. در عوض، گفته می‌شود که هدف دیگری جز تولید و حفظ حیات خود، یعنی معاش خود، ندارند؛ بنابراین، همان‌طور که کلودیا فون ورلهوف استدلال می‌کند، هر چیزی که سرمایه می‌خواهد به‌صورت رایگان مورد استفاده قرار دهد، «اعلام می‌شود» که بخشی از طبیعت است.

اقتدار پایین (بخش نامرئی اقتصاد) اقتصاد مرئی را مورد حمایت و پشتیبانی قرار می‌دهند. به همین دلیل است که از آن‌ها به عنوان مستعمره یاد می‌کنیم. بدون این بنیاد استعماری، سرمایه‌داری وجود نداشت. [...]

جهانی‌شدن از پایین

در خاتمه، می‌خواهم به اعتراضی بپردازم که به دیدگاه معیشتی وارد می‌شود، این که معیشت ممکن است برای جوامع کوچک، منطقه‌ای یا محلی به خوبی کار کند، اما رویکردی بسیار بی‌اهمیت برای مختل کردن نظام جهانی است. به ما گفته می‌شود که چشم‌انداز معیشتی هرگز نمی‌تواند پایه و اساس یک انترناسیونالیسم جدید را فراهم کند. من به شدت مخالفم. من نه تنها معتقدم که اقتصادهای منطقه‌ای و خودمختار تنها شالوده‌ی ممکن برای انترناسیونالیسم جدید هستند که همچنین معتقدم که چنین انترناسیونالیسمی از پیش و به اشکال گوناگون وجود دارد. گواه این گفته، جنبش‌های بین‌المللی علیه تجارت آزاد نولیبرالی، گات، سازمان تجارت جهانی WTO، پیمان چندجانبه‌ی سرمایه‌گذاری MAI و دور هزاره‌ی سازمان تجارت جهانی [۵۸] است. تعداد غیرمعمول زیادی از زنان در این جنبش‌ها و کمپین‌ها مشارکت دارند: اکوفمینیست‌ها، صلح‌طلبان، مستمری‌بگیران، زنان خانه‌دار، کارگران؛ اما مردها هم دخیل هستند. آن‌ها در این باور به رزا لوکزامبورگ و به ما پیوسته‌اند که تنها هدف زندگی، زندگی است، نه انباشت سرمایه. این جنبش‌ها و کمپین‌ها نشان می‌دهند که تفاوت‌های ملی، فرهنگی و مذهبی نباید مانعی باشد، بلکه می‌تواند در واقع بیانگر ثروت و تنوع شبکه‌های بین‌المللی باشد. از این نظر، نامی که واندانا شیوا برای شبکه‌ای که در سال ۱۹۹۶ ایجاد

کرد برگزید، نمونه‌ای درخور توجه است: «زنان متنوع برای تنوع».[۵۹] ما بارها شاهد این انترناسیونالیسم جدید و متنوع بوده‌ایم. این برخلاف همبستگی بین‌المللی گذشته است که معمولاً توسط سازمان‌های متمرکز تبلیغ می‌شود و یک صورت-بندی مکانیکی دارد و بر این فرض استوار است که کارگران جهان همگی از این نظر یکسان هستند که جز زنجیرهای خود چیزی برای از دست دادن ندارند. کارگر مردی که در کارخانه‌ی مرسدس بنز آلمان کار می‌کند، چیزهای بیشتری برای از دست دادن دارد – مانند همکار زنش.

همچنین می‌خواهم به منتقدان دیدگاه معیشتی با اشاره به انبوه ابتکارات نظری و عملی که در آن مردم در سراسر جهان به دنبال بدیل‌هایی برای پارادایم مسلط هستند، پاسخ دهم. ممکن است همه‌ی آن‌ها از اصطلاح «معیشت» استفاده نکنند، اما در یک راستای کلی حرکت می‌کنند. بیشتر آن‌ها اصول زیر را پاس می‌دارند:

- منطقه‌ای‌سازی (محلی‌سازی) به جای جهانی‌سازی؛
- تأمین درونی (اتکا به خود) به جای وابستگی به بازار؛
- تقدم کشاورزی بر صنعت
- بازپیوند تولید و مصرف؛
- کشاورزی ارگانیک به جای کشاورزی تجاری؛
- حاکمیت غذایی[۶۰] (food-sovereignty) به جای غذای صنعتی ارائه شده توسط شرکت‌ها فرامیلتی TNC؛

– دموکراسی از پایین (دموکراسی مردمی)؛

— اشکال جدید همکاری بین‌المللی، دموکراتیک، محیط‌زیستی و اجتماعی به‌جای «سیاست داخلی جهانی».

— حذف حقوق مالکیت معنوی روی محصولات حیاتی
این اصول، ایده‌های اقلیت‌های منحصربه‌فرد نیستند، همان‌طور که در اعتراضات توده‌ای در سیاتل در دسامبر ۱۹۹۹ نشان داده شد. آنها مقاومت و نگرش خود به آینده را در این شعارها خلاصه کردند:

— خوداتکایی

— خود-سازماندهی

— همبستگی



ماریا میس

[۱] subsistence-perspective

[۲] TNCs

[۳] Vandana Shiva

[۴] Richard J. Evans

[۵] Leo Jogiches

[۶] proletarian anti-feminism

Regulating reason [۷]

hysterical materialism [۸]

common cause [۹]

material-corporeal [۱۰]

reproduction [۱۱]

subsistence reproduction [۱۲]

subsistence-production [۱۳]

valueless [۱۴]

primitive accumulation [۱۵]

ongoing primitive accumulation [۱۶]

housewifisation of work [۱۷]

non-capitalist milieus [۱۸]

housewifisation of work [۱۹]

putting-out system [۲۰]

piece-wage- [۲۱] به مزدی گفته می‌شود که برای کار قطعه‌ای پرداخت می‌شود. کار قطعه‌ای (تکه‌کاری

Piece work //) به هر نوع شغلی گفته می‌شود که در آن به کارگر برای هر واحد تولید شده یا عمل انجام شده،

بدون توجه به زمان، نرخ ثابتی پرداخت می‌شود. (مترجم)

part-time work [۲۲]

low wage groups [۲۳]

low-wage countries [۲۴]

housewifed [۲۵]

outwork [۲۶]

housewife-model [۲۷]

income generating activities [۲۸]

breadwinner [۲۹]

activity [۳۰]

international housewifisation [۳۱]

integrating women into development [۳۲]

investment in women [۳۳]

entrepreneurs [۳۴]

Barbara Herz [۳۵]

deregulation [۳۶]

traders [۳۷]

self-employed [۳۸]

free wage-worker [۳۹]

Third-World-ified [۴۰]

Claudia von Werlhof جامعه‌شناس آلمانی [۴۱]

Die Zukunft der Arbeit ist weiblich [۴۲]

megatrend ابروندها، محصولات، خدمات و فناوری‌هایی هستند که بر اساس پیش‌بینی کارشناسان تجارت، [۴۳]

عامل اصلی شکل دهی بازارهای آینده خواهند بود. ابروندها در بستر زمان شکل می‌گیرند و ممکن است طی دوره‌های طولانی باقی بمانند؛ به گونه‌ای که حضور و تاثیر آنها دیده نشود. فراگیری ابروندها باعث تحول در تاریخ زندگی انسان‌ها می‌شود. (مترجم)

valorisation-networks [۴۴]

!The Proletarian is Dead: Long Live the Housewife [۴۵]

flexibilisation of work [۴۶]

Günther Rexrodt [۴۷]

low-wage sector [۴۸]

General Agreement on Tariffs and Trade [۴۹]

developmental colonialism [۵۰]

[۵۱] maquilas ماکیلادورا، شرکتی است که به کارخانه‌ها اجازه می‌دهد تا حد زیادی بدون عوارض گمرکی و بدون تعرفه باشند. این کارخانجات مواد خام را می‌گیرند و آنها را مونتاژ، تولید و یا فرآوری و محصول نهایی را صادر می‌کنند. (مترجم)

work-pace [۵۲]

[۵۳] Mont Pélerin Society انجمن مون پلهرن، سازمانی بین‌المللی است متشکل از اقتصاددانان (شامل هشت برنده‌ی نوبل اقتصاد)، فیلسوفان، تاریخ‌دانان، روشنگران، رهبران کسب‌وکار و دیگر هواداران لیبرالیسم کلاسیک. بنیان‌گذاران آن عبارتند از فردریش‌هایک، کارل پوپر، لودویگ فن میزس، جرج استیگلر و میلتون فریدمن. (مترجم)

[۵۴] اقتصاد مختلط (mixed economies) به اشکال گوناگون به عنوان یک نظام اقتصادی متشکل از مخلوطی از هر دو نظام بازار و برنامه‌ریزی اقتصادی، مالکیت عمومی و مالکیت خصوصی یا بازار آزاد و مداخله‌گری اقتصادی تعریف شده‌است. (مترجم)

level playing field [۵۵]

Bernhard Walpen [۵۶]

globalisation, liberalisation and privatisation [۵۷]

WTO's Millennium Round [۵۸]

Diverse Women for Diversity [۵۹]

[۶۰] براساس مفهوم حاکمیت غذایی حق کنترل مکانیسم و سیاست‌های تولید، توزیع و مصرف مواد غذایی نه به شرکت‌ها و نهادهای بازار – که بر سیستم جهانی غذا تسلط دارند – بلکه به خود تولیدکننده‌ها و مصرف‌کنندگان تعلق دارد؛ به عبارت دیگر حاکمیت غذایی حق انسان‌ها را در تولید و مصرف غذای سالم و سازگار با فرهنگ بومی خود با استفاده از روش‌های پایدار به رسمیت می‌شناسد و بر حق انتخاب غذا و سیستم‌های کشاورزی محلی تأکید می‌کند. (مترجم)

برگرفته از سایت نقد اقتصاد سیاسی

